

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۶۷)

وقتی قرآن سکوت دانشمندان را فریب اعلام می کند

در آیه ۶۲ عرض شد گناه کسانی که «يَسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتِ»، خیلی خفیف تر بیان شده و با قید «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، ولی کسانی که نهی از منکر نمی کنند و دانشمندانی هستند که نهی از منکر نمی کنند. نه این که کلاً نهی از منکر نمی کنند بلکه دانشمندانی که نهی از منکر نمی کنند. این که در روایات داریم قبل از این که گناه یک عالم بخشیده شود گناه هفتاد جاهل بخشیده می شود و نقشی که این ها دارند، با توجه به این که می دانند و نهی نمی کنند، این یک صناعت از طرف آن ها تلقی شده و مفسرین این صنع را به عنوان یک حرفه و زیرکی از جانب آن ها نقل کرده اند. صنع صرفاً یک عمل نیست بلکه عملی از سر زیرکی است و لذا از روی یک ترتیب حساب شده است که بعضی وقت ها چیزی نمی گویند و حساب شده نهی از منکر نمی کنند! و این ها گرفتار خشم خدا می شوند و گرنه کل پدیده ی نهی از منکر این گونه

نیست؛ یعنی یک سری هستند جزو دانشمندان نیستند و نهی از منکر نمی‌کنند، این خیلی زشت نیست.

شما همین سوره آیه ۷۹ همین سوره را بیاورید! «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» بعد دارد «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ»؛ این‌ها یکدیگر را کارهای زشتی که انجام می‌دادند این‌ها نهی از منکر نمی‌کردند. این‌جا باز دارد می‌گوید «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» آن‌جا يعملون، این‌جا هم يفعلون. می‌بیند که تعبیر، تعبیر متفاوتی است. فعل است. این‌جا عمل است؛ یعنی این‌جا صرف نهی از منکر کردن و نهی از منکر نکردن یک زشتی در این حد ندارد. گرچه که بالاخره «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ بد کاری انجام می‌دهند. منتهی یک موقع این‌جا «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» است وقتی از طرف احبار و رهبان؛ یعنی دانشمندان انجام نمی‌شود به عنوان یک صنع و یک ترتیب و یک زیرکی تلقی می‌شود؛ یعنی یک کار مکارانه دارد انجام می‌شود؛ چون که می‌داند و نمی‌گوید. می‌داند و اثر نگفتن او فرق دارد با اثر نگفتن بقیه! هرکسی اثر نان فعل خود را می‌خورد. او که نمی‌تواند بگوید این نگفت من هم نگفتم! چه فرق می‌کند؟ مهم نیست که در نیت ما خیلی وقت‌ها چه می‌گذرد! البته ببینید نیت مهم است، ولی انتزاع از فعل بسیار مهم‌تر است؛ یعنی ما مسئول انتزاعات افعال خودمان هم هستیم و این مثال را بارها گفتم یک نفر می‌خواهد برود یک میخ به دیوار بکوبد زیر پای پیدا نمی‌کند یک هشت، ده تا قرآن می‌گذارد زیر پای خود می‌رود میخ به دیوار می‌کوبد. این ممکن است توهین نخواهد بکند، چیزی پیدا نکرده است این چهار قرآن را زیر پای خود گذاشته است ولی از این کار توهین انتزاع می‌شود! این‌که این نهی از منکر نمی‌کند و آن هم نهی از منکر نمی‌کند. از نهی از منکر نکردن این چیزی دیگری انتزاع می‌شود و از نهی منکر آن چیز دیگری. و آن «يَبْغُونَهَا عِوَجًا» (اعراف: ۴۵) است؛ یعنی اگر دانشمندی چیزی نگوید می‌گویند حتماً چیزی نیست که چیزی نمی‌گوید! یعنی اگر مطلع و دانشمندی و کسی که اهل کتاب است، دست به

قرآن است، دست به معارف است، وقتی چیزی نمی‌گوید از او انتزاع می‌رود که لابد چیزی نیست که نمی‌گوید! این فرق دارد تا این که من چیزی نمی‌گویم. من چیزی نمی‌گویم چون عرضه‌ی آن را ندارم که چیزی بگویم این می‌شود «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ولی آن که چیزی نمی‌گوید می‌شود «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ».

برای همین ابن عباس می‌گوید اخوف آیات قرآن این است؛ یعنی خوف‌ناک‌ترین آیه‌ی قرآن برای ابن عباس به عنوان یک مفسر قرآن این است! بعضی از مفسرین دیگر هم گفته‌اند، گفته‌اند که اشدّ آیات قرآن این آیه است که قرآن این را به عنوان یک حرکت فریب‌کارانه و مکارانه و صنع عنوان می‌کند «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعَ» (کهف: ۱۰۴) به عنوان یک صنع و صنعت و حرفه تلقی می‌شود؛ یعنی به پای او این را می‌نویسند که صنعت و حرفه‌ی تو این بود که یک فریب‌کاری در این حد بکنی! به هر جهت این که اخوف آیات قرآن است از دید ابن عباس این آیه‌ی ۶۳ برای نهی از منکر است. ما به دوستان طلبه خود گاهی اوقات می‌گوییم که شما بی‌خود کردید طلبه شدید حالا که طلبه شدید دیگر این چیزها را دارد؛ یعنی اگر کسی شود عالم به علوم اسلامی اگر نگوید می‌گویند نیست! ببینید نگوید که این‌هایی که برای تقریر معصوم است. آخر ما یک چیزی داریم به نام فعل و تقریر معصوم. این‌ها تقریرات معصوم است. درست است که بگوییم در منطق کلی دین این‌گونه است که تقریر معصوم حجیت دارد. سکوت معصوم حجت دارد نه سکوت غیر معصوم. اما مهم نیست که شما چگونه دارید فکر می‌کنید، ببینید مردم چگونه دارند فکر می‌کنند! فقط حرف حجت‌های کلی که نیست بلکه باید ببینید مردم دارند چگونه نگاه می‌کنند؟! خیلی از مردم تقریر عالم را تقریر معصوم می‌دانند. یعنی تقریر عالم، سکوت عالم را و نهی از منکر نکردن او را تقریر معصوم می‌دانند. برای همین است که با این وجهه برخورد شده است «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» در مقابل عبارات دیگر.

(۶۴): «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»

قبلاً عرض شد که قرآن لزوماً حرف طرف مقابل را نقل نمی‌کند بلکه لوازم حرف طرف مقابل را هم به او نسبت می‌دهد. این چیزی است که از همان مثال‌ها است که یهودی‌ها گفتند که اصلاً ما نمی‌گوییم که «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ»! چه کسی گفته ما این را می‌گوییم؟ کما این که وقتی عُدَى ابن حاتم مسلمان شد به پیامبر گفت: ما که الآن که مسلمان شدیم ولی ما واقعاً نمی‌گفتیم که ما مسیح را رب می‌دانیم، یا احبار و دانشمندان را رب می‌دانیم! پیغمبر به او گفتند: آیا شما این گونه نبودید که حلالی که این‌ها حلال می‌دانستند شما حلال می‌دانستید؟! و حرامی که این‌ها حرام می‌دانستند شما حرام می‌دانستید!؟

این‌ها که نمی‌گفتند ما استنباط احکام می‌کنیم می‌رویم می‌گوییم حلال خدا این است، نه! این که این احبار تحلیل می‌کند حلال می‌شود و این که این دانشمند تحریم می‌کند حرام می‌شود. شما این کار را می‌کردید یا نه؟ گفت: آره! حضرت می‌گویند: پس شما آنان را رب می‌دانستید.

ببینید لوازم حرف طرف را به او نسبت می‌دهد و با آن از او حساب می‌کنند. یعنی این نیست که شما چه می‌گویید بلکه چه قائل هستی! ببینید کلمه‌ی قائل، قائل به چه حرفی هستید؟ برای همین قرآن به راحتی لوازم حرف طرف را به او نسبت می‌دهد و این که این اندیشه اگر شبیه اندیشه‌های نادرست بود. سر همین بحث بوده است گفتم با امام صادق وقتی بحث می‌کند سر مسئله‌ی بداء و نسخ آیات و نسخ شرایع و نسخ قوانین، این که آیا خدا می‌تواند نسخ کند شریعت خود را یا نه؟ یعنی یک شریعتی را آورده است نسخ کند، یا اصلاً در خود همان شریعت یک چیزهایی را نسخ کند و کرده هم! شما می‌بینید خدا قبله را تغییر داده است می‌دانید که با یهودی‌ها خیلی بحث داشتند سر پدیده‌ی تغییر قبله و تا مدت‌ها داشتند این بحث را با پیامبر می‌کردند که چرا قبله تغییر کرد؟! وقتی که سر مسئله‌ی بداء، نه این که نظر خدا عوض شود، بلکه به این معنا که تا حالا این طور تقدیر قرار بود باشد و حالا یک طور دیگر می‌شود. تقدیری که حتی معصوم به اطلاع می‌رساند و می‌گوید این گونه است. بعد می‌گویند بداء حاصل شد فلان طور شد.

وقتی طرف این حرف را قبول نمی‌کند حضرت می‌گوید: «قَدْ صَاهَيْتَ الْيَهُودَ فِي هَذَا الْبَابِ!»؛ تو در مثل این چنین بابی یهودی هستی. می‌گویند چرا؟ چون که می‌گویند که تو داری می‌گویی که «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»؛ دست خدا بسته است و یهودی‌ها می‌گفتند دست خدا بسته است. حالا می‌روی به یهودی‌ها می‌گویی، می‌بینی خود یهودی‌ها هم نمی‌گفتند دست خدا بسته است، بلکه یک حرف‌هایی می‌زدند که لازمه‌ی آن این است که دست خدا بسته است. این‌ها مدام به پیامبر تکه می‌انداختند که این خدایی که مدام می‌خواهد ما انفاق کنیم لابد خودش نمی‌تواند! دست او بسته است و نمی‌تواند، پس ما داریم انفاق کنیم، یا این اندیشه که خدا ملائکه را آفریده و این‌ها شدند مدبّرات امور و کار را دست این‌ها داده است و این‌ها هستند که دیگر کار انجام می‌دهند و ما باید برویم سراغ مدبّرات امور منهای خدا؛ یعنی من دون الله برویم سراغ این‌ها. این همان گمانی بوده است که جاهلیت داشته است.

سوره مبارکه آل عمران، آیه‌ی ۱۵۴ این سوره را بیاورید! که من از یک آیه قبل از آن می‌خوانم. در همین آیات مائده آیه‌ی ۶۰ ماثوبه داشتیم که لزوماً ثواب به معنای پاداش، خیر نیست. یک شاهد هم در این آیه برای شما بگویم. «فَأْتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» (آل عمران: ۱۵۳)

می‌دانید که سوره‌ی آل عمران مفصل ماجرای جنگ احد را نقل می‌کند و تمام اندیشه‌های از قبل آن را، درون قضیه را، پشت قضیه را، بعد آن را تمام آن را نقل می‌کند با شیوه‌ی خود که اگر می‌خواهید آیات آن را ببینید از این جا شروع می‌شود. اگر کسی خواست جریان احد را دنبال کند، از آیات ۱۲۱ شروع می‌شود «وَإِذْ عَدُوَّتَ مِنْ أَهْلِكَ» تا آیه‌ی ۱۷۵ تا آن جا می‌رود؛ یعنی مفصل این جریان را خدا نقل می‌کند. همه‌ی تکه‌های آن هم به همین جریان مربوط است. یک دفعه فکر نکنید تکه‌های وسط آن دارد یک حلقاتی وسط آن دارد که دارد یک تذکراتی می‌دهد! آن‌ها هم جزء ماجراست.

در آیه ۱۵۳ دارد که «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكِنَّا تَخَرْنَا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسَا يَعْشَى طَائِفَةٌ

مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ *

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ»؛ زمانی که تا مرز، بالا رفتید و برنگشتید و همین‌گونه فرار کردید. خلاصه کسی فکر کسی نبود «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ»؛ و رسول شما را از پشت سر شما داشت صدا می‌زد. یعنی شما رسول را پشت سر گذاشته بودید! «فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ» این همان مثوبه که گفتیم این از ثیاب می‌آید یعنی پوشش «فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ»؛ غم روی غم روی دل شما اضافه کرد (این خیلی این آیه محتوا دارد) تا این که به زهد برسید. «لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ»؛ برای این که شما به آن چیزهایی که از شما فوت شده دیگر محزون نشوید؛ چون باز هم یک خیری البته در آن نهفته است. «وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» * ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا؛ بعد از این غم یک چرت امنیت‌زایی طائفه‌ای از شما را گرفت. یعنی بعضی‌ها پس از این که این کار را کردند و توبه کردند و خدا توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت، رفتند نزد پیغمبر توبه کردند و این‌ها یک خواب خوبی کردند ولی «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ آن کسانی که حواس آن‌ها به خودشان بود یعنی به صورت منفی حواس آن‌ها به خودشان بود، به فکر جان خود بودند. این‌ها گمانی کردند گمان جاهلیت. چه گمانی؟ «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ یک گمان جاهلی کردند این گمان جاهلی چه بود؟ «يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ»؛ برای ما چیزی بود؟ اصلاً این‌جا در این زمینه ما اختیار داشتیم یا نه؟ روی جواب خدا حرف داشتند. معلوم می‌شود که یک طائفه‌ای از مؤمنین هستند که این‌ها منافقین نیستند! ببینید این طائفه‌ای که «قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ غیر از آن بحث منافقینی هستند که باز در ادامه‌ی خود همین سوره می‌گوید. این‌ها یک دسته از مؤمنین هستند یک گمانی کردند، گمان کردند که اگر ما اسلام آوردیم با همین اسلام آوردن، این کار دیگر به دست ما است دیگر! یعنی ما اسلام آوردیم؛ یعنی انگار یک رتبه خدا را رد کردیم آمدیم اسلام، اسلام آوردیم، پس کار به دست ما است و کاری که به دست ما است ما دیگر نباید شکست

می خوردیم که! یعنی به صرف اسلام آوردن، چنین گمانی را کرده بودند! قرآن این را مطابق می داند با گمان جاهلیت که اگر به تفسیر المیزان مفصل آن مراجعه کنید، می بینید این ها خدا را از سطوح پایین تر؛ یعنی مدبّرات امور جدا می کردند. قرآن این را مطابق می داند با آن می گوید این ها هم یک چنین گمان جاهلیتی کردند که ما الآن که آمدیم اسلام آوردیم، علی القاعده بی قید و شرط باید پیروز می شدیم! از روی جوابی که دادند مشخص است که چه فکر می کردند، «يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»؛ همه ی امور دست خدا است یعنی این طوری فکر نکن که یک بخشی از آن دست تو است! یعنی امر نیامد پایین به صورتی که رابطه ی دست خدا با رابطه ی پایین آن قطع شود که حالا که تو با یک وعده این جا آمدی، رابطه دیگر قطع شود! آمدی داخل حالا داری در این میدان بازی می کنی که وقتی در این میدان وعده داده شده داری بازی می کنی دیگر پیروز هستی! یعنی انگار از یک مرحله ای وارد مرحله ی دیگری شدی! در صورتی که اگر از یک مرحله شما وارد مرحله ی دیگری می شدید یعنی خدا رابطه را قطع کرده بود. این همان گمان جاهلیتی است که رابطه خدا را با مدبّرات امور همین طوری فکر می کردند. فکر می کردند خدا مدبّرات امور را آفریده است داده است دست این ها دیگر این ها دارند کار انجام می دهند! رابطه قطع شد.

قرآن حرف دل همه را بازنویسی می کند

بینید چه حرف عجیبی را خدا می زند! «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ»؛ این ها یک چیزی می گویند که در خودشان پنهان کردند و این ها حرف شان این است. این ها اوّل می گویند آیا اختیاری به دست ما بود در این قضیه؟ در یک مرحله جواب آن ها را می دهد و در یک مرحله دیگر می آید حرف آن ها را بازنویسی می کند که «يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ»؛ این ها یک چیزی را ابداء و آشکار نمی کنند و دارند اخفاء می کنند. یک چیزی را دارند پنهان

می‌کنند. این‌ها حرف‌شان این است «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا» (آل عمران: ۱۵۴)؛ اگر که یک چیزی به دست ما بود که ما نباید کشته می‌شدیم. حرف آن‌ها این است.

ببینید قرآن مرتب دارد بازنویسی، بازیابی حرف‌ها را می‌کند. حالا کاری به تفسیر این آیه نداریم چون تفسیر این خیلی مفصل است که اصلاً مربوط به جبر و اختیار است و این‌که آیا کار به دست ما است؟ کار به دست ما نیست؟ معمولاً در شکست‌ها خیلی رخ می‌کند؛ یعنی معمولاً آدم که در فشارها و شکست‌ها قرار می‌گیرد، تازه مسئله‌ی جبر و اختیارش می‌گیرد! این را بدانید به عنوان کسی که مشاور این چیزها بودیم که اگر کسی آمد سؤال جبر و اختیار از شما کرد، بروید مشکل او را حل کنید. سعی نکنید خیلی جواب بدهید. ببینید مشکل او الآن چیست که این بحث را دارد می‌گوید؟! در چه مشکلی گیر کرده است؟ سریع نروید با او بحث جبر و اختیار کنید، بحث فلسفی کنید، بلکه یک مقدار با او همدمی کنید ببینید که چه می‌خواهد بگوید؟ الآن مشکل او چیست؟ بگذارید حرف خود را بزند و آن مشکل را حل کنید. الآن پزشکان مثلاً تا طرف قلب او درد بگیرد که یک قرص قلب به او نمی‌دهند که! شاید معده‌ی او است دارد به قلبش می‌زند برو معده‌ی او را حل کن. این مشکل درد قلب، مشکل معده است، لذا قرآن مرتب این بازنویسی حرف‌ها را انجام می‌دهد. این‌جا هم که «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ» به دلیل این‌که در بحث انفاق یک چنین نظری داشتند و قائل به تفویض هم بودند. اگر کسی کلاً در منطق خود قائل به تفویض شود یعنی این‌که خدا کارها را سپرده به کسی؛ مثلاً کارها را سپرده به ملائکه، کارها را سپرده به ائمه، کارها را سپرده است. اگر کسی قائل به این شود، در واقع دارد می‌گوید «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ». حالا یا این دعای نفرین است «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ»؛ یعنی دست آن‌ها بسته باد، یا باید معنی آن این‌گونه باشد مثل همان دعای امام حسین که «عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا»؛ کور است چشمی که تو را نمی‌بیند نه این‌که کور باد چشمی که تو را نمی‌بیند! چشمی که تو را نمی‌بیند کور است اگر چشمی تو را نبیند کور است. این «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ»؛ یعنی دست خود آن‌ها بسته است «وَلَعِنُوا بِمَا

قالوا». بعد خدا یک چیز عجیبی می گوید اولاً می گوید «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»؛ اولاً خدا یک دست ندارد دو دست دارد. «بَلْ يَدَاهُ» این یداه یعنی دو دست دیگر! «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»؛ خدا دو دست او باز است. این می خواهد بگوید «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»؛ انفاق می کند آن چنان که بخواهد. آن چنان که بخواهد انفاق می کند. دو دست او باز است و ...

ببینید کلاً این بحث دست که به معنای قدرت است. ببینید اگر گفتند خدا دست دارد یا ندارد. شما چه می گوید؟ بگوئید دارد. دیگر این چیزها را واگذار کنید به خدا. وقتی خدا می گوید که «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»؛ دست خدا بالاتر است. اگر گفتند خدا دست دارد یا ندارد نگویید ندارد از خودتان چیزی نگویید! گفتند خدا دست دارد یا ندارد بگوئید خدا دست دارد حتماً. حالا اگر گفتند دست او این گونه گوشتی است بگوئید نه! مگر شما الآن می بینید مگر با چشم می بینید همه چیزها را؟ الآن شما در خواب واقعا می بینید، یا واقعا نمی بینید؟ می بینید ولی با چشم هم نمی بینید؛ یعنی لزومی ندارد که حتما آدم با چشم ببیند یا مثلاً با دست کار انجام دهد با این گوشت کار انجام دهد. خدا دست دارد بعد دو دست هم دارد! بعد در روایات گفتند که «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»^۳؛ دو دست او هم دست راست است.

راجع به امام موسی ابن جعفر هم در روایات آمده است «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»؛ دو دست او دست راست است. راجع به مؤمن هم آمده است «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»؛ هر مؤمنی دو دست او دست راست است. معلوم است که انسان دست چپ و راست دارد، ولی مسئله راست کلاً در قرآن یک مقدار به معنای یمین است، به معنای یمن و برکت و خیر است. این «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» (واقعه: ۲۷) می بینید برای همین است که در آیه ی دیگر «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» را تعبیر کرده است به چه؟ به «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (همان: ۸). این «أَصْحَابُ الشَّمَالِ» (همان: ۴۱) را تعبیر کرده به «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (همان: ۹)؛ یعنی شومی دارد. برای همین است نوعاً می گویند چیزهای که حتی در جلوه ی بدنی انجام می شود آن چیزهایی که مثلاً شما می خواهید بگیرید دست خود مثل غذا، لقمه، اینها را با دست راست

بخورید و امور حقیر را نوعاً با دست چپ انجام دهید، لذا حتی در بدن هم یک توصیه‌های این‌طوری شده است. حالا یا می‌فهمیم یا نمی‌فهمیم! بالاخره این‌ها در روایت آمده است که مثلاً کارهای فاخر را با دست راست خود انجام دهید، کارهای مثلاً حقیر را با دست چپ خود انجام دهید. پس دست راست مظهر یمنه و دست چپ مظهر شومی است و برای همین «**مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**» «**مَا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ**» داریم. حالا این‌که درباره مؤمن داریم «**كَلِمَاتُ يَدَيْهِ يَمِينٌ**» یعنی چه؟ دو دست او دست راست است؛ یعنی از دست چپ او هم خیر صادر می‌شود از دست راست او هم خیر صادر می‌شود. همه‌ی این مؤمن خیر است همان چیزی که حضرت عیسی گفته که «**جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ**» (مریم: ۳۱)؛ هر جا که باشم مبارک هستم خدا من را مبارک قرار داده است. از دست راست او خیر صادر می‌شود از دست چپ او هم خیر صادر می‌شود. آن موقع در مورد خدا که داریم، خدا دو دست دارد، ببینید دست راست که مظهر یمن است، درمورد خدا تطبیق می‌شود به اسماء جمالی او؛ مثل علم او مثل رزق او، که حالت بسط خداست. آن چیزی که حالت قهر و حالت غلبه داشته باشد حالت قبض داشته باشد، این‌ها را نسبت می‌دهند به آن اسماء جلالی او. خدا همه این اسماء جلال و جمال را دارد. همین اسماء جلالی او و اسماء جمالی او هر دو که اسماء جمالی او در دست راست او است و اسماء جلالی او در دست چپ او است همه‌ی این‌ها هم «**كَلِمَاتُ يَدَيْهِ يَمِينٌ**»؛ یعنی باز هم همه‌ی این‌ها یمن هستند.

شما این آیه ۶۰ سوره زمر را نگاه کنید تا یک مقدار از تعجب شما که چگونه خدا دو دست دارد کاسته شود! «**وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ**»؛ و خدا را آن‌گونه که باید نشناختند «**وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**»؛ و در روز قیامت زمین همه‌اش در قبضه و در مشت خدا است «**وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ**»؛ آسمان پیچیده شده در دست راست خدا است. با این‌که قیامت مظهر قبض است و این‌جا هم گفته است همه را جمع می‌کنیم و در مشت خود می‌گیریم، این‌ها مظهر قبض و مظهر اسماء جلالی خدا است ولی باز هم می‌گوید پیچیده شده و مشت شده در دست راست خدا است

به خاطر این که خدا «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين»؛ یعنی خدا اصلاً دست چپ ندارد دو دست او دست راست است. چون که آن چیزهایی هم که مظهر قبض است آن هم یک‌طور خیر است، یک‌طور رحمت است، آن هم یک‌طور یمین است، یک‌طور یمن و برکت است؛ یعنی قیامت که مظهر خشم خدا که نیست فقط! بلکه مظهر این است که انسان‌ها به آن استعداد خود دست پیدا کنند، لذا از این جهت «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين».

درباره انسانی را هم که خلق می‌کند دارد «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَلَيَّ آدَمَ صَوْرَتِهِ». این آیه ۷۵ سوره ص نگاه کنید ص ۴۵۷. در داستان خلقت آدم دارد «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ؟» چه چیز مانع تو شد که سجده کنی به آن چیزی که من با دو دست خود آن را خلق کردم؟ «خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ؟» من این را دو دستی خلق کردم. اصلاً به همین دلیل چرا داری استکبار می‌کنی الان؟ من یک چیزی خلق کردم که با دو دست خلق کردم؛ یعنی این آدم مظهر تمامی اسماء قرار گرفته است، «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؟» استکبار می‌کنی یا این که از عالین هستی؟ یعنی یک‌سری از ملائکه هستند که این‌ها با آدم هم سجده نمی‌کنند! بالاتر از این حرف‌ها هستند کلاً که بخواهند به آدم ابوالبشر سجده کنند. از ملائکه هم یک کسانی هستند که این‌ها جزء ملائکه مهیمین هستند و این‌ها اینقدر مشغول خدا هستند که نمی‌دانند این پایین چه اتفاقی افتاده که بخواهند سجده کنند یا نکنند؟

به هر جهت به نظر می‌رسد که همین که خدا تأکید دارد که دو دست دارد و دو دست او راست است و کارهای جلالی و جمالی خود را با همین دست راست خود انجام می‌دهد، یعنی یمن دارد و برای همین است که داریم که نامه‌ی اعمال را می‌دهند به دست راست «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ» (اسراء: ۷۱)، «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» (حاقه: ۲۵)؛ به بعضی نامه‌شان را به دست چپ آن‌ها می‌دهند نه به دست راست آن‌ها. مؤمن نامه‌ی عمل او را دست چپ و راست او

بدهند به دست راست او می‌دهند زیرا «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِين» چون در حقیقت دو دست او، دست راست است.

حالا «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاء» ببینید این که دارد می‌گوید «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَان»؛ یعنی هر دو دست مَبْسُوط است، یعنی چه؟ «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (اسراء: ۳۰) یعنی چه بسط کند چه قبض کند! «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاء» آن چنان که به آن کیفیت که خواهد می‌دهد خدا و خدا می‌دهد و آن چنان که خواهد می‌دهد. این نیست که خدا اولاً به همه بدهد به همه هم زیاد بدهد. این را قرآن رسماً می‌گوید که اگر خدا بخواهد به همه بدهد یا بخواهد زیاد بدهد. این‌ها می‌شود اسراف در رزق و سر از طغیان درمی‌آورد.

شما اگر این آیات را ببینید: سوره شوری آیه ۲۷، ص ۴۸۶ «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ»؛ اگر خدا بسط رزق دهد برای عباد خود «لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»؛ این‌ها ستم می‌کنند در زمین «وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاء»؛ به آن اندازه‌ای که خواهد می‌دهد. بعد از آن هم می‌گوید «إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِير»؛ خدا می‌داند عباد او چگونه هستند. اگر به بعضی‌ها زیاد دهد طغیان می‌کنند به بعضی‌ها کم دهد طغیان می‌کنند.

صریح روایات هم است که «إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ»^۴؛ بعضی از عباد مؤمن من هستند که اگر رزق زیاد بگیرند طغیان می‌کنند بعضی از آن‌ها هستند اگر رزق کم بگیرند طغیان می‌کنند بعضی‌ها هستند «وَلَوْ صَحَحْتَهُ»^۵؛ اگر من آن‌ها را سالم کنم طغیان می‌کنند بعضی از این مریض شوند طغیان می‌کنند؛ یعنی خدا «بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرًا» (اسراء: ۹۶)؛ می‌داند که رزق را چه مقدار نازل کند. البته این بحث تکوینی زمینه‌ای برای چپاول ملت‌ها نباید بشود. توطئه‌های این مدلی را حواس‌تان باشد! معاویه و اطرافیان‌ش چپاول می‌کردند مملکت خود را و مسلمان‌ها را و بعد که بعد به او اعتراض کردند گفت: آقا مگر نداریم که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱) گفتند: چرا؟ گفت خوب قدر معلوم شما الآن این است. این هم درست است؛

یعنی بالاخره قدر معلوم شما این است. شما اگر قیام هم کنید و این ثروت از دست ثروتمندان بگیرید باز هم قدر معلوم شما همان آن است و قدر معلوم کسی که عوض نمی‌شود. بعد احنف ابن قیس که از شاگردان دست‌پرورده امیر المؤمنین است، به معاویه گفت: ما سر این آیه مشکل نداریم که خدا رزق را نازل کرده است، ولی رزق مردم را تو چرا گرفتی گذاشتی در خزانه‌ی خودت؟! ما سر این که خدا رزق نازل می‌کند سر این مشکل نداریم. سر این که تو برداشتی گذاشتی در خزانه‌ی خود با این اشکال داریم.

لذا گاهی اوقات این بحث‌های تکوینی زمینه‌ای بوده برای منکوب کردن ملت‌ها! خوب این بحث درست است که خدا به اندازه‌ی و به قدر می‌دهد. منتها شما قیام خود را بکنید! شرایط را عوض کنید قدر شما هم عوض می‌شود. حالا قدر شما دیگر این است. این که خدا قدر دارد و تعیین دارد اگر کسی این معنای از قدر را بگوید که ظاهراً به کار ما در این پایین (دنیا) ارتباطی ندارد، و این تحلیل همان چیزی می‌شود که خلاصه همه چیز را به هم می‌ریزد.

پس بنشینیم ببینیم چه اتفاقی می‌افتد؟ پس کار نکنیم؟ در حالی که خدا می‌گوید که آقا بروید دنبال کار «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ» (ملک: ۱۵)؛ بروید کار کنید البته کارهای متنوعی وجود دارد. رزق از کانال‌های مختلفی می‌آید. یکی از کانال‌های رزق صله‌ی رحم است، یکی از آن کار کردن است، یکی از آن‌ها تحصیل علم است، یکی عبادت سحری است، یکی از آن این است این‌ها مجموعاً کانال‌های رزق است. ننشین یک گوشه خانه بعد بگو رزق می‌آید دست به کار نبر بگو رزق می‌آید. دست به هیچ کاری طرف نمی‌برد نه درس می‌خواند نه چه می‌خواند هیچ کاری نمی‌کند بعد می‌گوید رزق «بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ» می‌آید! چه کسی گفته رزق این‌گونه می‌آید؟ این ظلم است اگر این‌گونه باشد! چه کسی گفته به این سبک رزق می‌آید خود خدا گفته که «جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ». رزق علمی هم همین‌طور است. رزق علمی هم «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا» بر گرده‌های زمین راه برو رزق گیر تو می‌آید رزق علمی؛ یعنی پدر تو باید در

بیاید تا رزق علمی نصیبت شود. یعنی همین طوری الکی رزق علمی نمی آید، مجاهدت می خواهد آن وقت رزق علمی «فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ» مجاهدت و تلاش می خواهد تا رزق خدا هم بیاید، البته مجاهدت از کانال های مختلف هم هست؛ مثل همان داستانی که گفتم از سید بحر العلوم که درس خود را می خوانند کار خود را هم کردند و آن عبادت های این طوری هم می کردند و یک بار هم بالاخره رفت بغل امام زمان و امام زمان هم او را فشار داد و علم از این سینه ریخت در آن سینه. و یک دفعه سید بحر العلوم در بحث علمی اوج گرفت. بله این هم است که این گونه توسلات به شدت مؤثر است. کسی فکر نکند هر مقدار بنشیند فیزیک بخواند فیزیک می فهمد هر مقدار شیمی بخواند شیمی می فهمد! یک موقع است اگر این عبادت ها کنار آن باشد یک دفعه طرف اوج می گیرد. توسل ها کنار آن باشد یک دفعه در همان علوم اوج می گیرد، نه این که مستقیماً همین این باشد و هیچ چیز دیگری نباشد.

معروف است که کسی در درس شیخ انصاری عقب می نشسته و درس را نمی فهمیده و خیلی هم دوست داشته درس را بفهمد و خیلی هم زحمت می کشید، ولی نمی فهمید، در آخر یک توسلی می کند بالاخره خواب امیر المؤمنین را می بیند و امیر المؤمنین یک بسم الله زیر گوش او می گویند. بعد صبح بلند می شود می بیند نه! انگار می فهمد آرام آرام اشکال می کند آرام آرام جلو می آید جلوی استاد و فلان و این ها گرد و خاکی می کند و یک موقع شیخ انصاری او را در صحن حرم حضرت امیر می بیند می آید در گوش او می گوید آن کسی که بسم الله را زیر گوش تو گفته است تا «وَأَلَّا الضَّالِّينَ» آن را هم زیر گوش ما گفته است. خیلی گرد و خاک نکن حالا یک چیزی به تو دادند! یعنی می شود با این طور توسلات و عبادات کسی در همین دروس معمول و متداولی که دارد می خواند رشد کند و بالاخره اگر رزق دست خدا است رزق های علمی هم دست خدا است اگر «الْعِلْمُ نُورٌ يَفْقَدُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» می بینید اگر کسی با این گونه اخلاص ها خود را در مسیر

رحمت الهی قرار دهد، می بینید که در همین جا هم او را هل می دهد و جلو می برد. لذا این را به جد آقایانی که اهل درس و تحصیل و علم هستند حتماً دقت بفرمایند!

(۶۴): ... «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ

طُغْيَانًا وَكُفْرًا»؛ و قرآن کثیری از آن ها را می افزاید «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ»؛ آنچه که بر تو نازل شده «طُغْيَانًا وَكُفْرًا»؛ طغیان و کفر آن ها را اضافه می کند.

بینید این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» کلید واژه‌ی مهمی است از این به بعد. چرا؟ به دلیل «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» به خصوص برای فهم ممکن است در آیات بعد چیزهای عجیب و غریبی بگوییم. درباره این «أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ»، باز می آید می بینید آیه ۶۶ دارد «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» بعد از آن باز در آیه ۶۷ معروف دارد «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» باز دوباره در آیه ۶۸ آن دارد «ما أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» بالاخره به وحدت سیاق تکلیف این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» را باید مشخص کرد چه است؟ اگر «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» قرآن است که قرآن است. دیگر به وحدت سیاق هیچ اشکال ندارد و اتفاقاً لطف این آیه این است که «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» معنی آن ولایت نباشد، برای این که اولاً گیر نکنیم در تفسیر آیه، ببینید چیزی که ما می گوییم آخر یک نفر را بگذارید جای خودمان می گوییم «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» مسئله‌ی ولایت است و معلوم است که ولایت امیر المؤمنین است بعد آن رفته آیه ۳ مائده! بقیه‌ی آن آن جا است برو آدرس آن را از آنجا گیر بیاور! که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳) الآن فکر می کنید آدم قبول می کند این را؟ یعنی آدم با تمام قرائن بالای آیه و پایین آیه که کاملاً مشخص کرده است یعنی وقتی می خوانید معنی خود را دارد؛ یعنی آیه در معنی خود کاملاً کامل است، آیا آن موقع آدم قبول می کند که از آیه ۶۷ مائده تکه‌ی اول ۶۷ مائده و تکه بعدی آن ۳ مائده است؟! آن موقع مثل بذر پاشیدن ظاهراً در قرآن این را.

بارها گفته‌ام بحث شأن نزول‌ها گاهی اوقات رهزن می‌شود در تفسیر و تبیین آیه. به جد آن آیه

آیه‌ی ولایت است، ولی نه این که معنی آن ولایت است!

این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» به هر جهت همان چیزی است که هم بر توی پیغمبر نازل شده است که

قرآن است و این «ما أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ» هم هست! ببینید همین این «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» می‌بینید در آیه ۶۶

این آیه می‌شود «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْآنجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» که دقیقاً به دلیل

این که تفصیل قاطع شرکت است «ما أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ»، تورات و انجیل نیست؛ چون که گفته

است تورات و انجیل «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» نه تنها قرآن برای ما است، برای آن‌ها هم هست.

ببینید چون که ما این ذهنیت را داریم قرآن برای ما است. برای آن‌ها تورات و انجیل است! چه

کسی گفته برای آن‌ها تورات و انجیل است؟ برای آن‌ها هم قرآن است. مگر قرآن فقط برای ما نازل

شده است؟! قرآن هم برای ما نازل شده است هم برای آن‌ها نازل شده است. برای همین است

«كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سبأ: ۲۸) است و برای همین است حجت عصر است. سوره مبارکه نساء را بیاورید.

(اگر می‌خواهیم حرف بزیم باید قرآنی حرف بزیم). در سوره مبارکه نساء این آیه‌ی ۴۷ آن را نگاه

کنید. این‌ها موظف به ایمان آوردن به قرآن هستند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا

مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» با تصریح می‌گوید که ایمان بیاورید به آن چه که نازل کردیم که «مُصَدِّقًا لِمَا

مَعَكُمْ»؛ تصدیق می‌کند آنچه را که در دست شما است و با شما است و شما باید ایمان بیاورید. بعد

از آن هم تهدید است؛ یعنی *Hobby* (سرگرمی) نیست که ایمان بیاورید یا نیاورید، یا مثلاً بهتر است

ایمان بیاورید. تهدید آن هم از نوع این است که مکر نکنید شبیه آن اصحاب السبت که آن کار را

کردند؛ یعنی شروع نکنید با توجیهات شرعی، توجیهات دینی به جنگ دین بروید، نه! چون که

ماجرای اصحاب سبت یعنی همین دیگر! چرا این‌ها در حقیقت به بوزینه‌ای تبدیل شدند که نماد

شکلک در آوردن است این بوزینه؟ شما دارید با دین به جنگ دین می‌روید. یعنی همین کلاه

شرعی دینی! کسانی که کلاه شرعی بگذارند قیافه‌ی برزخی آن‌ها بوزینه است. شنبه نباید ماهی

بگیرید، ولی شنبه ماهی است اصلاً روزهای دیگر هم نیست، کلاه شرعی می‌گذارند، شنبه تور می‌اندازند ماهی‌ها را نگه می‌دارند، بعد یکشنبه می‌گیرند. به حسب ظاهر داشتند یکشنبه می‌گرفتند، ولی ببینید آن جایی که خود آدم اصلاً این‌ها را حس می‌کند گاهی اوقات، پس چرا حجت درونی را له می‌کند ولو این که یک بهانه بیرونی هم به دست آورد؟ مگر فقه تأمین کننده‌ی همه چیز است؟ مگر فقه قرار است تمام زندگی یک نفر را تأمین کند. پس این همه کلام و اخلاق و فلان و این‌ها برای چیست؟ آن جایی که کسی احساس کرد که سیستمی را دارد می‌پیچاند. اگر کسی این حس را کرد و روح حاکم بر شریعت را متوجه شد و با یک قوطی کبریت ربا را عوض کرد؛ یک قوطی کبریت ضمیمه‌ی معامله کرد ربا از بین رفت! اگر این کار را کرد آن موقع، چهره‌ی برزخی او بوزینه است. این جا دارد که «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا» (نساء: ۴۷)؛ پیش از آن که چهره‌هایی محو کنیم «فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا»؛ که آن موقع این‌ها برگردند به «أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ»؛ و یا ما آن‌ها را لعن کنیم همان گونه که اصحاب سبت را لعن کردیم. «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»؛ خدا حتماً این کار را انجام می‌دهد.

به هر جهت این‌ها نه فقط «ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ» است بلکه «ما أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ» هم است.

حالا ببینید قرآن دارد که اگر کسی مؤمن باشد جان او پاک باشد، هر یک آیه‌ای که برای او بخوانند بالا می‌رود. تعریف مؤمن حقیقی در اوایل سوره انفال است «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال: ۲) بعد از آن هم داریم «أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ».

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ»؛ وقتی که یاد خدا می‌شود اصلاً حرف خدا می‌آید می‌بینید دل آن‌ها انگار می‌لرزد از یاد خدا «ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ ایمان او با هر آیه‌ای دارد زیاد می‌شود. این برای چیست؟ برای آدم پاک است و برای آدمی که نهایتاً متنجس شده؟ یعنی یک نجاستی به او چسبیده است. این آب قرآن وقتی

که روی این می‌ریزد این را پاک می‌کند، ولی اگر یک نفر عین نجاست شده باشد، آب که روی این بریزی بوی بد او بیشتر در می‌آید. بوی گند او تازه در می‌آید. ببینید تا حالا داشت مقابل ده آیه قد علم می‌کرد حالا آیه‌ی یازدهم که می‌آید مقابل یازده آیه دارد قد علم می‌کند! این برای کسی است که مدتی باید یک کاری کرده باشد که مطبوع شده باشد در آن کار، یعنی مهر شده باشد. ببینید این را من به شما عرض کنم. بعضی از روایات داریم راجع به کذاب، بعضی‌ها فکر می‌کنند با یک دروغ می‌شود کذاب! در روایات داریم یک دروغ را که همه می‌گویند مثلاً از دروغ‌های کوچک باشد همه دارند می‌گویند. بحث توصیه به دروغ نیست، ولی کسی با یک دروغ کذاب نمی‌شود این در روایات آماده است. بعد گفتند: چه موقع کذاب می‌شود؟ «وَلَكِن الْمَطْبُوعُ فِي ذَلِك» یعنی مهر شود؛ یعنی چپ و راست دارد دروغ می‌گوید؛ یعنی کسانی که نمی‌توانند حرف عادی بزنند؛ مثلاً خیابان ولی عصر است، ولی می‌گوید من هفت تیر هستم. اصلاً این معلوم نیست برای چه این‌ها را دارد می‌گوید؛ یعنی همین‌طوری باید دروغ بگوید. کسانی را دیده‌اید اصلاً به صورت طبیعی زخم زبان می‌زنند به صورت طبیعی نیش می‌زنند به آدم‌ها! این کاملاً به صورت طبیعی؛ یعنی فکر نکنید الآن اراده‌ای دارد و مثلاً قصد کرده که یک زخم زبانی به کسی بزند بخواهد بچزاند! نه! می‌گوید می‌رود. نمی‌ایستد حتی لذت نیش خوردن را تماشا کند! می‌گوید و می‌رود خیلی راحت! این کسی است که یک چیزی بر او طبع شده است. برای همین است که داریم که مؤمن کذاب نیست. مؤمن کذاب نیست نه این که دروغ نمی‌گوید این‌طور آدم‌ها را ناامید می‌کنید اگر بگویید با یک دروغ آدم کذاب می‌شود! این حتی عین روایات است که می‌گوید مؤمن کذاب نیست نه این که دروغ نمی‌گوید. البته دروغ گفتن خوب نیست ولی کسی که دروغ بگوید از ایمان خارج نمی‌شود، ولی واقعاً اگر کسی کذاب شود، از ایمان خارج می‌شود. کذاب شدن هم دو مدل داریم یا باید زیاد دروغ بگوید یا یک دروغ خیلی مهم باید بگوید. یک دروغ سرنوشت‌ساز بگوید؛ مثل همین عموی امام زمان که معروف شد به جعفر کذاب. این جعفر خالی‌بند نبوده که

خیلی آدم محترمی هم بوده اتفاقاً این عموی امام زمان، ولی یک دروغ سرنوشت‌ساز داشت می‌گفت؛ یعنی دروغ در امر ولایت در این حد، و در این حد دروغ گفتن طرف را می‌کند جعفر کذاب! یا باید زیاد دروغ بگوید، آن مقدار که دیگر مطبوع شود یعنی مهر شود روی دروغ که به این می‌گویند آدم کذاب. در تمام روایاتی که گفته‌اند مؤمن کذاب نیست به این معناست وگرنه در روایات آمده است که دروغ را که آقا همه می‌گویند! نمی‌گوییم یکی دو تا دروغ که عیبی ندارد ولی این که کذاب شد و از دایره‌ی ایمان خارج شد! نه!

البته آدم مؤمن واقعاً سعی می‌کند یک دروغ هم نگوید برای همین کسانی که دقت می‌کنند در حرف زدن خود که وقتی مثلاً می‌پرسند کجایی؟ می‌گوید: نزدیک فلان جا هستم. با این که برای طرف مقابل هم هیچ فرقی نمی‌کند حالا من این جا هستم یا آن جا هستم! ولی خیلی دقت می‌کند، خیلی حواس او است که چه دارد می‌گوید الآن که یک دفعه خلاف واقع نباشد.

البته یک جاهایی هم داریم که جزء استثنائات است (حالا این جا نمی‌شود بحث کرد) که آن جا باید دروغ گفت و آن جا در روایات است اگر کسی راست بگوید «فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا» برای همین این طور نیست که راست می‌گوییم بادا! این هم نیست! شما ببینید ما عدل را از این که خدا چه گفته و حجت‌ها چه گفتند ما درمی‌آوریم. اگر یک نفر به شما یک چیزی گفت بعد دیدی که این اختلاف افکن است و آمد طرف رفیق تو، این چه گفت؟ می‌گویی: هیچ، اگر گفت نه بگو! و تو بگویی: حالا که می‌پرسی مجبور هستم راست آن را بگویم. گفت تو خیلی آدم بدی هستی! اگر کسی این را بگوید «فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا»، یا اگر وقتی دو نفر با هم قهر هستند، و یکی از آن‌ها بیاید یک چیزی بگوید و نفر سوم برگردد راست آن را به طرف دعوا بگوید و این قهر بودن بالا بگیرد این «فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا».

اگر آدم حدود شرعی را نداند، به گمراهی می‌افتد! همان طوری که دروغ گفتن درست نیست یک جاهایی راست گفتن درست نیست. باید حواس خود را جمع کند! بعد از آن هم از شر شیطان

بپرهیزد فکر نکند که حدود آن دست خود ما است؛ مثلاً چون یک چیزی اختلاف درست می‌کند دیگر هرطور آمار می‌دهم تا اختلاف درست نکند! این دیگر باید به خدا پناه برد یعنی واقعاً باید به خدا پناه برد. این است که صراط مستقیم سخت است. این که بیایی فقط راست بگویی و غیر راست هیچ چیز نگویی، داری خطا می‌کنی! یعنی یک‌جا حتی اگر گفتند بگو و می‌بینی در حد این که اصلاح می‌کند و بعد از آن فاش نمی‌شود، بگو اما اگر اصلاح می‌کند اما فاش می‌شود نگو! مثلاً بگویی که نه! رفتیم صحبت کردیم خیلی هم دل‌خور نبود اتفاقاً می‌گفت که من هم بدم نمی‌آید که مثلاً رابطه برقرار کنم. یک دانه هم به او بگو تا درست شود، پس اگر حل شود و بعد از آن هم فاش نشود بگو و این دیگر به درایت آن کسی که این کار را می‌کند بستگی دارد!

اگر خلاف واقع گفتن را در دستور کار خودش بگذارد، به دام دروغ گفتن‌های بی‌قاعده می‌افتد. باید به خدا پناه برد که آدم بتواند همه‌ی مرزها را داشته باشد.

غرض این که این حالت تمسخرآمیز در بعضی‌ها طغیان و کفر را زیاد می‌کند؛ یعنی همین‌طور در راه خدا عقب‌تر می‌روند. سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ را ببینیم «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا؟» وقتی که سوره‌ای نازل می‌شود از آن‌ها هستند کسانی که می‌گویند «أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا؟» کدام یکی از شما ایمانتان را زیاد کرد؟ اصلاً ایمان شما را زیاد کرد آقا؟ دیدید بعضی‌ها اثر حرف را ضایع می‌کنن؟! مثلاً می‌گویند: به نظر شما حرف مهمی بود الان! ایمان آن‌ها زیاد شد الان با این سوره؟! این‌طوری خراب می‌کند قضیه را. «أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا؟» چه کسی را به لحاظ ایمانی الان زیاد کرد؟ خدا می‌گوید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ این ایمان مؤمن را زیاد می‌کند «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ»؛ یک نجاستی بر نجاست کسانی که «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ در قلبشان مرض است، اضافه می‌شود «وَمَا تَوْأَمْتُهُمْ كَالْفِرُونَ» .

(سؤال) سور زیادی است که این حالت اجتماعی را دارد. سوره‌ی توبه هم بله، ولی کلاً این‌گونه است وقتی می‌گوید سوره‌ای نازل بشود این‌ها یک چنین برخوردی دارند. می‌دانید که این «إِذَا» از این ظرف‌هایی است که فعل را به آینده می‌برد. کلاً فرق «إِذَا» با «إِذَا» این است، «إِذَا» از ظرف‌هایی است که فعل را در گذشته خود نگه می‌دارد، ولی «إِذَا» ظرفی است که می‌برد به آینده؛ مثلاً «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ» این ظرفی است که مربوط به حال و آینده است؛ یعنی این که از این به بعد هر سوره‌ای نازل شود می‌گویند آیا ایمانی زیاد شد؟

(سؤال) این‌ها همان آن است که دارد در «يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا» (نور: ۶۳)؛ وقتی که دعوت به جبهه و جنگ می‌شدند، این‌ها مخفیانه از صف خود را بیرون می‌کشیدند که از زیر نگاه پیغمبر فرار کنند «تَنْظُرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ»؛ همه به یکدیگر می‌گویند: کسی دارد شما را می‌بیند؟ «هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا»؛ بعد می‌زنند فرار می‌روند. «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» که توضیح مفصل آن را در همان سوره‌ی توبه دادیم با همان آیه‌ی «يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا» اگر با آن آیه یک تطبیقی دهید، درمی‌آید.

(۶۴): «... وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

از وعده‌های خدا است که «وَالْقَيْنَا» اصلاً با القای ما «بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بین این‌ها عداوت، دشمنی و کینه‌القائه می‌کنیم؛ دشمنی را عملی می‌دانند و کینه و بغضاء را باطنی‌تر می‌دانند؛ یعنی در ظاهر و باطن این‌ها به جان هم می‌افتند.

اگر ما دنبال بخش‌هایی از دین بودیم که وحی لازم نبود!

(۳۰: ۱۰: ۰۱) ببینید مادامی که کسی در مسیر خدا حرکت نکند، سرنوشت او «عَدَاوَةٌ

وَالْبَغْضَاءُ» و تراحم است. همه اگر اولیای خدا شوند هیچ تراحمی با هم ندارند و دارند مسیر خیر را می‌روند. هیچ کس مزاحم هیچ کس نیست. یعنی هیچ کس در مسیر خیر مزاحم کس دیگری

نمی‌شود، ولی وقتی کسی از دین فاصله بگیرد، از خدا فاصله بگیرد و حتی از بخشی از معارف خدا فاصله بگیرد...

چون قرآن همه یا هیچ است. دین همه یا هیچ است. وحی همه یا هیچ است. اگر کسی مقداری از وحی را قبول دارد و مقداری از آن را قبول ندارد؛ یعنی می‌داند وحی است و قبول ندارد، نه این که مشکوک است که این وحی و معارف است، یا نه! اگر کسی قرار بود بخشی از حقیقت را داشته باشد که اصلاً احتیاج به دین و وحی نیست! بخشی از حقیقت را آدم همین جوری هم دارد. مگر الآن عرفان هندی‌ها، جوکی‌ها، مرتاض‌ها، این زاویه‌نشین‌ها، این‌ها هر کدام از آن‌ها را که نگاه می‌کنی می‌بینی بخش‌هایی از حقیقت را دارند. احتیاج نیست برای بخشی از حقیقت وحی نازل شود که! همه‌ی این‌ها یک‌سری حقیقت را در دل خود جای دادند، ولی ما دنبال بخشی از حقیقت نبودیم، ما دنبال ما دنبال کل حقیقت بودیم. ما دنبال کامل هستیم که می‌شود انسان کامل و می‌شود دین و رسیدن به خدا، نه بخشی از حقیقت! لذا این را خیلی با دیده‌ی مثبت مدام نگاه نکنید که نگاه کن! به ماشاءالله! مثلاً این‌ها چه معارفی دارند؟! آفرین چه چیزی دارند!

این را بگذار کنار یعنی چه این را بگذار کنار؟ اگر این‌گونه باشد هر چیزی را بیاور من به تو می‌گویم این را بگذار کنار این را ببین چقدر جالب است! یعنی اگر ما دنبال بخش‌هایی از حقیقت بودیم که دیگر نیازی به وحی نداشتیم! برای همین است شما هم این‌جا می‌بینید که قرآن می‌گوید بین یهود نه یهودیت! ما «الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ» گذاشتیم «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و این هم است که «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى» (حشر: ۱۴)؛ شما گمان می‌کنید که این‌ها جمیع هستند، این‌ها واقعاً جمیعاً نیستند، «قُلُوبُهُمْ شَتَّى» است. از پایین مانند کف روی آب می‌مانند که آشغال‌های روی کف دریا را شما متصل می‌بینید، یا مثلاً روی جوب شما دیدید این آشغال گرفته این‌ها متصل دیده می‌شود ولی در یک سانتی‌متر پایین‌تر از این‌ها می‌بینید این‌ها با هم هیچ اتصالی

ندارند برای همین است که صرفاً یک مقاومت با این‌ها کار را تمام می‌کند تا این‌ها را ما چه زمانی بفهمیم؟ (۰۲: ۱۴: ۰۱)

باز می‌بینید اوایل همین سوره مبارکه مائده، تا نشستیم می‌گوییم «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده: ۲۴)؛ برو تو و خدایت با هم بجنگید ما نشستیم تماشا، ما شما را تشویق می‌کنیم. منتظر هستیم خدا این‌ها را نابود کند! خب تو یک تکان بخور! به شوخی طرف به ما می‌گفت ما در زندان دیدیم برای ما غذا نمی‌آوردند دیگر داشتیم می‌مردیم گفتیم بابا خدایا «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود: ۶) بعد فهمیدیم جنبنده باید بجنبد! این‌طوری جنبیدم دیدیم تق تق در زدند غذا آوردند! لااقل این قدر بجنب که بتوان اسم تو را جنبنده گذاشت بعد «إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» رزق او گردن خدا است. آن قدر بجنب یک مقاومتی یک صبری، آن هم نه صبری که با این مفهوم جعلی یاد ما دادند!

صبر یعنی بی‌باکی!

صبر به معنی نشستن تحریفِ عمدی معنای صبر است

(۱۲: ۱۵: ۰۱) این صبر را هر چه نگاه می‌کنی می‌بینی چقدر این مفهوم، مفهوم بی‌ربط و بی‌خودی است که به ما می‌گویند! یک صبری که همه‌اش نشسته و منتظر است! شما می‌بینید قرآن می‌گوید «وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» (آل عمران: ۱۴۶)؛ یک عده ربی کنار نبی قرار گرفتند «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» در لغت نگاه کنید اصلاً صَبَرَ نوشته است تَجَلَّدَ؛ یعنی بی‌باکی کرد. صبر کرد یعنی بی‌باکی کرد خیلی عجیب است. حالا صبر کرد ما را نگاه کنید صبر کرد قرآن را نگاه کنید! چون که ما داریم یک حرکتی را انجام می‌دهیم و داریم می‌رویم که فتح قلّه کنیم. به کسی که در راه فتح قلّه است خسته می‌شود می‌گویند صبر کن، یعنی چه؟ یعنی الآن بنشین! یعنی خسته نشو بلند شو بیا بالا!

تحمّل کن بیا بالا! صبر کن یعنی این نه این که بنشین! «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» اگر هم دستور دادند تقوا به خرج دهید «تَتَّقُوا وَتَصْبِرُوا» مدام تقوا و صبر را با هم آورده‌اند، بعد یک مفهوم جعلی درست شده که من یقین دارم که دست تحریف در این مفهوم به جد کار می‌کرده است؛ یعنی دست عمدی کار می‌کرده در این مفهوم. کما این که در بسیاری از روایات «خروج السیف قبل قیام القائم» که خروج به سیف نکنید قبل از قیام قائم آقای منتظری می‌بینید در همین جلد ۱ کتاب *دراسات فی ولایات الفقیه و فقه الدّولة الاسلامیه*، می‌نشیند این ۱۷ روایت را بررسی می‌کند. با ادله‌ی قوی می‌گوید که دست تحریف در این‌ها است یعنی راوی آن را بررسی می‌کند می‌گوید که راوی آن این کتاب راوی نوشته این دست او با بنی العباس در یک کاسه بوده است و برداشته این روایت را جعل کرده است برای این که هیچ علوی قیام نکند! آن بخش بسیار بخش قیمتی‌ای است. حالا اگر شما حوصله کردید آن را بخوانید! آن روایات را ایشان فقیهانه توضیح می‌دهد. راوی‌های آن را بررسی می‌کند که چه کسی بوده دست او با چه کسی در یک کاسه بوده است که آمده چنین روایاتی را جعل کرده «زِيَادَةٌ فِي مَكْرُوهِنَا وَ شَيْعَتِنَا»^۷ و حتی آمده در سند صحیفه! که اگر کسی چه کار کند در مکروه ما اضافه می‌شود و ما راضی نیستیم و از این چیزها! پس نتیجه‌ی آن چه می‌شود بنشینید ظالم‌ها کارهای خود را کنند شما هم نگاه کنید تماشا کنید لذت ببرید از این کارهایی که می‌کنند شما هم نماز خود را بخوانید و دعا کنید که خدا پدر این‌ها را در بیاورد. «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» این همان منطق است. بنشینید سر نمازهای خود دعا کنید که خدا پدر این‌ها را در بیاورد. (۴۱: ۱۸: ۰۱) آن بخش را اگر توانستید بخوانید ببینید چگونه دست تحریف می‌آید در مفاهیم و از مفهوم صبر آن چنان که در قرآن است، یک مفهوم جعلی به درد نخور می‌سازد؟ چه شده؟ همه‌اش نشستیم یک گوشه داریم تماشا می‌کنید که چه ظلم‌هایی می‌کنند و صبر می‌کنیم! در عالم چه خبر است و صبر می‌کنیم! ما را تحریم می‌کنند صبر می‌کنیم

صبر می‌کنیم ... باید با صبر و این‌ها به هر جهت انگار داریم بی‌خیال می‌شویم مثلاً! نه باید در دهان این‌ها بزنی. صبر می‌کنیم یعنی این.

سؤال: یازده امام بعد از امام حسین داشتیم، همه‌ی این‌ها یا زندان بودند یا با شیعه کار خاصی یا قیامی نکردند.

با منطق احدی الحسنین هرگز مؤمن به دشمن پشت نمی‌کند

جواب: همه‌ی آن‌ها مشغول قیام بودند. اتفاقاً در همان جا همین ده سال می‌شود، همه‌ی ائمه مشغول قیام بودند منتها قیام یا خودشان قیام می‌کنند یا مقدمات قیام را فراهم می‌کنند. ببینید این اصلاً منطق دین است شما تنها و تنها فقط دو کار می‌توانی بکنی «فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (۱۴): ۲۰: (۰۱) «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ» (توبه: ۱۱۱)؛ با این جان خودت فقط یک کار می‌توانی بکنی آن هم «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ فقط می‌توانی پیکار در راه خدا کنی. هر تصرف دیگر در جان خود بکنی تصرف عدوانی است! «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نتیجه‌ی آن هم دو حالت بیشتر نیست «فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»؛ یا کشته می‌شوی یا می‌کشی، یا از بین می‌بری یا از بین می‌روی که می‌شود. منطق احدی الحسنین **منطق عجیب دینی** است. یا ما بردیم که ما بردیم یا ما کشته شدیم که ما بردیم! باخت ندارد. دو سر برد است. منطق دو سر برد دینی این باعث می‌شود که هیچ موقع شما پشت کردن به دشمن ندارید. ببینید چون ما امام سجاد را نمی‌شناسیم فکر می‌کنیم نشسته است دعا خوانده! اصلاً چرا این‌ها شهید شدند؟ همین را دقت کنید. الان بعضی از حتی مراجع تقلید ما را دشمن اصلاً به ذهنش هم نمی‌رسد این‌ها را بکشد. به ذهن بعضی‌ها نمی‌رسد این‌ها را بکشد حتی در آن حد، اما چرا این‌ها مدام کشته می‌شدند؟ این خودش سؤال است دیگر که این‌ها مشغول یک حرکتی بودند که ولو می‌رفته است آن قضیه، آن حرکت؛ یعنی مشغول یک چیزی بودند، یک کاری داشتند می‌کردند که شهید می‌شدند و گرنه چرا احمدی روشن را می‌کشند من و تو را نمی‌کشند؟! برای این‌ها که ما برای آن‌ها

ضرری نداریم. کسی اگر در black list این‌ها نرود باید به خودش شک کند! اگر در معرض تهدید نباشد باید به خودش شک کند. باید یک کاری کند که برود در لیست سیاه، باید یک نوع کارهایی بکند که باید این را بکشند. باید این‌طور شود. این می‌شود تبعی از ائمه. حالا یا می‌کشند یا نمی‌کشند می‌شود امام خمینی. امام خمینی به ظاهر او شهید نشد ولی امام آن کسی بود که به خون او تشنه بودند باید به خون ما تشنه شوند این همان منطق قرآنی است که حرکت مؤمن **«لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»** (فتح: ۲۹) شما ببینید در پایان سوره‌ی فتح دارد که باید جهت حرکتی این باشد که بشود خار در چشم کفار. اگر جهت حرکتی مؤمن این نباشد معلوم است مؤمن نیست. دارد برای خودش یللی تल्ली می‌کند، البته به جهنم نمی‌رود، ولی به کم بسنده کرده است. به کار کوچک، به کارهای کوچک بسنده کرده است. دارد کارهای خیلی کوچک انجام می‌دهد برای همین است که قرآن هم می‌گوید **«قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا»** (همان: ۱۴۶)؛ یا قتال در راه خدا کنید یا لاقل دفاع از میهن‌تان کنید (۳۷: ۲۳: ۰۱). اگر میهن‌پرست هستید لاقل دفاع از این مملکت‌تان کن، مملکت را دفاع کن نمی‌خواهد از راه خدا دفاع کنی، اقلاً به فکر این مملکت باش. **«قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا»**؛ یا قتال در راه خدا کن، یا اقلاً دفاع که یک کار انسانی است ولی هیچ موقع هم قابل مقایسه نیست مجاهد و مقاتل فی سبیل الله و کسی که **«الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»** (آل عمران: ۱۶۹)؛ یعنی کسی که کشته می‌شود در راه خدا، تا کسی که می‌میرد این‌ها خیلی فرق دارد. کسی که می‌میرد برای وطنش می‌تواند بمیرد اما درباره کسی که کشته می‌شود در راه خدا شما همین سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران را بیاورید تا من به این تقدّم تأخّر این قضیه شما را توجه بدهم. این تقدّم تأخّرهای قرآن خیلی درس‌آموز است یعنی حرف دارد. آیه ۱۵۶ را نگاه کنید! آن جمع‌بندی از آن روایات را که آقای منتظری می‌کنند جمع‌بندی درستی است؛ یعنی کاملاً کسی بخواند می‌فهمد این جمع‌بندی را. یک چیز عجیبی نیست. بله اگر کسی به ادعای مهدویت قیام کند قیام باطل است باید زد سر او را خرد کرد؛ یعنی بگویند من مهدی امّت هستم!

همان قائمی که آخر الزمان می آید من هستم! از قیام محمد نفس زکیه بوده به این عناوین که این‌ها خودشان را این‌طور معرفی می‌کردند تا قیام‌های متعددی در زمان خود امام رضا هم بوده. بعضی وقت‌ها سادات علوی هوس می‌کردند که آن نفر آخری باشند. این در طول تاریخ این بوده است و کسی به این عنوان قیام کند قیامش باطل است.

ببینید آیه ۱۵۶ من نمی‌خواهم آیه را تفسیر کنم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ» شبیه کفار نباشید. کسانی که به برادرانشان می‌گویند «إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى»؛ وقتی که این‌ها ضرب در زمین کردند، یعنی سفر کردند یا «كَانُوا غُزًى» غزای جمع غازی است به معنای جنگجو. «أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا» ببینید اول «ماتوا» بعد «ما قُتِلُوا» چون به صورت طبیعی نوعاً مردم می‌میرند عده‌ی خاصی کشته می‌شوند. این‌جا هم «إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى» به لف و نشر، به آن می‌خورد. «لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ»؛ تا این‌که خدا حسرتی در قلوب این‌ها قرار بدهد. این‌طور نگویید که اگر جنگ نمی‌رفت مانده بود یک مهندسی شده بود که فلان! این شهید نمی‌شد فلان نوع شده بود این حرف حرف جاهلیت است. مگر قبول ندارید که اجل مسمی داشته؟! اجل مسمی او همین‌طور بوده است.

سؤال: آخر یک سری روایت داریم که می‌گوید یک سری که به مرگ طبیعی نمردند بعد

می‌روند رجعت می‌کنند که به مرگ طبیعی‌شان بمیرند!

جواب: شما همین آیات ۱۵۴ را هم بخوانید «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»؛ مدام در خانه‌هایتان می‌مانید یک عده هستند «كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ»؛ قتل را

برای آن‌ها نوشته‌اند، حتی در همین‌جا سرنوشت‌های محتوم داریم. حالا بعد از رجعت که می‌شود یک دنیای دیگر! فعلاً این‌جا را این‌جا بحث می‌کنند بعد از رجعت را بحث نمی‌کنند این‌جا را دارند بحث می‌کنند که می‌گویند این را نگویید که اگر این‌ها بودند کشته نمی‌شدند! این اگر این‌جا نبود می‌رفت زیر ماشین، اگر این‌جا کشته نمی‌شد به سرطان می‌مرد، «لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً»

ببینید حالا وقتی بحث مغفرت می‌شود، کشتن در راه خدا را جلو می‌اندازد «وَلَّيْنُ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (آل عمران: ۱۵۸) بحث مغفرت که می‌شود «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» را جلو می‌اندازد. باز دوباره ۱۵۸ را نگاه کنید، دوباره وقتی که می‌خواهد بحث حشر را بگوید دیگر بحث مغفرت که نیست بحث حشر است «وَلَّيْنُ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ» باز دوباره برمی‌گردد به سر موضع اول. اگر مردید یا کشته شدید این‌طور.

به هر جهت راه راهی است که ائمه باز کردند که وقتی بخوانید می‌فهمید که چرا شهید می‌شوند چرا این‌ها قیام می‌کنند، اصلاً معنی ندارد کسی قیام نکند یا باید قیام کند یا مقدمات قیام را فراهم کند. راه سومی هم برای آن وجود ندارد.

(سؤال) ببینید در بحث جعل احادیث ما یک بخشی از جعل حدیث داریم که بخش فکاهی جعل حدیث است؛ مثلاً تا می‌گویند جعل حدیث می‌گویند بله ابو هریره گفت «مَنْ أَكَلَ بَصَلَ الْبَكَّةِ فِي الْمَكَّةِ وَجَبَ لَهُ الْجَنَّةُ»؛ کسی که پیاز بکه را بخورد در مکه بهشت برو واجب می‌شود، پیازها روی دست آن پیاز فروش مانده بود این حدیث را جعل کرد که پیازها را بفروشد بعد ما هم می‌خندیم. فکر نمی‌کنیم که همه‌ی ماجرای جعل کلاً دار و ندار این قسمت‌های فکاهی نیست. جعل‌های هوشمندانه گاهی اوقات انجام می‌شده است.

عرفان را از قرآن یاد بگیرید نه از فصوص و مثنوی

لذا شما اگر دیدید یک مفهومی در مفاهیم دینی ما با مدل قرآنی آن فرق دارد! بعد می‌روید می‌بینید که در حتی علمای آن هم وجود دارد. می‌فهمید که یک چیزهایی معلوم است دست این‌ها است ظاهراً و این را کلاً مشکوک شوید که این‌ها دشمن ممکن است روی این قضیه کار کرده باشد! یا تحت عنوان جعل حدیث کار کرده باشد یا به هر جهت یک فضا سازی‌هایی کرده باشد؛ یعنی دشمن این‌جا کار کرده است. چون که قرآن ما این‌چنین است. شما قرآن را بخوانید اگر صبر این معنا را داد من اسمم را عوض می‌کنم! این معنای نشستن در گوشه حتی ببینید

دین‌هایی وجود دارد عرفان‌هایی وجود دارد در همین عرفان اسلامی می‌بینید در آن خیلی است مثلاً زاویه‌نشینی و کنج‌نشینی یعنی اگر می‌خواهی متدین شوی، کلاً خیلی ملازم پرهیز از اجتماع، پرهیز از شئون اجتماعی است و در یک کنجی نشستن و عبادت کردن و همین این را می‌بینی که این نوع از عالم خوراک آمریکا است. این کنج‌نشینی اصلاً رقم درشت کار آن عالم را تشکیل می‌دهد. یعنی اصلاً نمی‌آید در اجتماع حرف بزند. این فقط دارد عبادت خود را می‌کند. بروید ببینید بالاخره قرآن محوریت عرفان اسلامی است یا یک چیزهای دیگر؟! به این بنده خدا به عنوان مدرس عرفان می‌گوید شما الان فصوص ابن عربی را کنار قرآن بگذارید به قدری آن کتاب برای گفتن حرف دارد در مسائل باطنی! ولی آن شما را به یک جا دعوت می‌کند در انتها، قرآن شما را به یک نقطه‌ی دیگر دعوت می‌کند! لذا عرفان اسلامی را از فصوص ابن عربی یاد نگیرید از مثنوی یاد نگیرید از قرآن یاد بگیرید حرف این است. حتی اگر شما دست به قرآن باشید علما را محک می‌زنید! دست به قرآن که باشید علما را با آن محک می‌زنید یعنی شما می‌دانید که این شخصیت، شخصیت برآمده از قرآن نیست! یا آن شخصیت قرآنی خیلی در او کم‌رنگ شده. البته قرار نیست دیگر پشت سر آن‌ها نماز نخوانیم، یا از نفس آن‌ها استفاده نکنیم ولی این آن نیست!

صلوات!

-
- ۱- التوحید، ص ۴۴.
 - ۲- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.
 - ۳- کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.
 - ۴- کافی، ج ۲، ص ۶۰.
 - ۵- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲۴.
 - ۶- مصباح الشریعه، ص ۱۶.
 - ۷- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۱۷۷.